



کتاب ۳۵۸

من دیگرما



تربیت بچه‌های زلال و آزادی استقلال

نقش استقلال در تربیت کریمانه فرزندان

فرزند ما از ما جدا نیست؛ او خود ماست
اما در اندازه‌ای کوچک‌تر



سرشناسه: عباسی ولدی، محسن، ۱۳۵۵
عنوان و نام پدیدآور: تربیت بچه‌های زلال و آزادی استقلال: نقش استقلال در تربیت کریمانه فرزندان / نویسنده محسن عباسی ولدی.

مشخصات نشر: قم: آیین فطرت، ۱۴۰۰. مشخصات ظاهری: ۱۶۰ ص.؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ × ۵ س.م.
فروست: من دیگرما: فرزند ما از ما جدا نیست، او خود ماست، اما در اندازه‌ای کوچکتر؛ کتاب دهم.
شابک: دوره: ۰۰۰-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸؛ شابک: ۰-۷۱-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: تربیت خانوادگی -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام

موضوع: *Islam -- Religious aspects -- Domestic education

موضوع: اسلام و آموزش و پرورش

موضوع: اعتماد به نفس در کودکان

موضوع: والدین و کودک

رده بندی کنگره: ۴/۳۲۵۲ BP

رده بندی دیویی: ۶۴۴/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۸۵۰۲۹۶۹

• من دیگرما (کتاب دهم) •

نویسنده: محسن عباسی ولدی

ناشر: آیین فطرت

مدیر هنری و طراح جلد: سید حسن موسی زاده

تصویرگر: سید حسین ذاکر زاده

گرافیک: گروه هنری آیین فطرت

• www.ketabefetrat.com •

هماهنگی پخش: ۰۹۱۰۵۸۵۶۳۱۱ با ورود به سایت زیر و خرید اینترنتی یا

ارسال نام کتاب به سامانه پیامکی،

نوبت چاپ: دوم / بهار ۱۴۰۱

شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

قیمت: ۳۷۰۰۰ تومان

سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۱۵۱۵۱۰

• www.ketabefetrat.com •

کلیه حقوق محفوظ است.



روزگاری است پای درست نشسته‌ایم.
نسل به نسل زیرباران‌های پریکتی هستیم که
از آسمان علم تو بر سرمان می‌بارد.
ما همه مدیون توایم.
اگر نبود بارش آسمان تو، ما بی‌خدا روزگار می‌گذراندیم.
کاش یک روز هم بیاید و بنشینیم پای حرف‌های دلت
و تو از کربلا بر ایمان بگویی.
بی‌شک تعریف کربلا از زبان تو، تفسیر تازه‌ای از حسین علیه السلام
روی پیشانی آسمان خواهد نوشت.
چه غبطه برانگیز! چهار ساله بودی که دو امام
استاد عشق و معلم صبر و مدرّس رضا شدند برایت.
دستی بکش بر نگاهمان تا کربلا را از پنجرهٔ چشمان تو ببینیم.
غصهٔ جانمان را نخور، کربلا را ببینیم و بمیریم، عاقبت بخیر مرده‌ایم!

تقدیم به | باقر کربلا!

فهرست من دیگرم/کتاب دهم

۱۱ • مقّمه

بخش اول

چرا استقلال را باید آزاد کنیم؟

- ۱۹ • مروری بر بحث استقلال و کرامت
- ۲۱ • آثار استقلال
- ۲۱ • الف) استقلال و کمک به شناخت خویش
- ۲۳ • ب) استقلال و بزرگ شدن روح
- ۲۴ • ج) استقلال و تقویت احساس نیاز به خدا
- ۲۶ • چرا به فرزندان استقلال نمی‌دهیم؟
- ۲۶ • الف) دل‌سوزی افراطی
- ۲۸ • ب) بی‌اعتمادی به فرزندان
- ۲۸ • ج) حساسیت بیش از اندازه، نسبت به تصمیم و عمل اشتباه
- ۳۳ • د) غرور آفرین بودن استقلال
- ۳۵ • هـ) برای استقلال دادن وقت هست دیر نمی‌شود

بخش دوم

چگونه استقلال را خُرّم و دل‌شاد کنیم؟

- ۴۳ • فصل اول در کارها، پای استقلال را نشکنیم
- ۴۵ • ضرورت استقلال دادن در انجام گرفتن کارها

- ۴۷ برخی از مصادیق استقلال در انجام دادن کارها
- ۴۷ الف) غذا خوردن
- ۴۹ ب) پوشیدن لباس
- ۵۰ ج) ناخن گرفتن
- ۵۱ د) اتو کشیدن
- ۵۳ هـ) برنامه‌درسی
- ۵۶ و) لباس شستن
- ۵۷ ز) غذا پختن

• ۵۹ فصل دوم در تصمیم‌ها بال استقلال را نگیریم

- ۶۱ ضرورت استقلال دادن در تصمیم‌گیری‌ها
- ۶۷ برخی از مصادیق استقلال در تصمیم‌گیری
- ۶۷ الف) انتخاب رشته
- ۷۱ ب) انتخاب کلاس‌های غیردرسی
- ۷۲ ج) انتخاب پوشاک
- ۷۶ د) انتخاب دوست
- ۷۸ هـ) انتخاب شغل
- ۸۸ و) انتخاب همسر
- ۱۰۱ ز) زندگی مشترک

بخش سوم

کوی استقلال را چگونه آباد کنیم؟

- ۱۱۳ الف) همه‌کاره خداست
- ۱۱۶ ب) نگاه از بالاو همه جانبه به تربیت
- ۱۱۶ ج) توجه به قواعد تربیت
- ۱۱۸ د) توجه به فرصت رفت و برگشت
- ۱۲۷ هـ) نگاه به افق‌های دور
- ۱۲۹ و) گفتگو در بارهٔ دلیل محدود کردن
- ۱۳۱ ز) جلب اعتماد
- ۱۳۱ یک. صداقت
- ۱۳۲ دو. خوش قولی
- ۱۳۳ سه. خوش اخلاقی
- ۱۳۴ اؤل. رابطهٔ اخلاق خوب ما و قضاوت فرزندانمان
- ۱۳۵ دوم. رابطهٔ اخلاق خوب ما و جلب محبت فرزندانمان
- ۱۳۸ سوم. پیامی که خوش اخلاقی یا بد اخلاقی، منتقل می‌کند

- ۱۴۱ چهار. حق پذیری
- ۱۴۶ پنج. رازداری
- ۱۴۸ ح) ناامید نشدن

- ۱۵۳ آنچه خواندید
- ۱۵۷ آنچه در کتاب بعدی می خوانید
- ۱۵۸ حرف آخر
- ۱۵۹ منابع

• | مقدمه

وقتی که انقلاب پیروز شد، سنّ بالایی نداشتم؛ اما کمی که از انقلاب گذشت، خودم را شناختم و با او هم آشنا شدم. نامش را در میان انقلابی‌ها خیلی می‌شنیدم. راستش آن چنان که حَقّش بود، نمی‌شناختمش؛ ولی در دل، دوستش داشتم. در راه پیمایی‌ها همیشه همراهان بود. پای ثابت همهٔ حرف‌هایی بود که از دل انقلابی‌ها بلند می‌شد. پدر و مادرم همیشه از او می‌گفتند. در رادیو و تلویزیون هم هیچ‌گاه او را فراموش نمی‌کردند.

بالادستِ کوجه‌مان میدانی بود که به آن «اسبی» می‌گفتند؛ میدانی که شبیه نعل اسب بود و از بالا تا پایین آن، حوضچه‌هایی بود که آب حوضِ بالادستی در حوض پایینش می‌ریخت. چند سال بعد از انقلاب، میدان را به نام همان دوستِ آشنا زدند. روی تابلوها دیگر نامی از میدان اسبی نبود. می‌نوشتند: میدان استقلال.

در همان روزها بود که یکی از پرطرفدارترین تیم‌های کشورم را همنام او کردند. حتماً فهمیده‌اید از چه کسی حرف می‌زنم. بله، از «استقلال» دوستِ آزادی، شعار همیشهٔ مردم کشورم: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی.

معلم‌ها سر کلاس، استقلال داشتن را این طور معنا می‌کردند: به کسی وابسته نباشیم، روی پای خود بایستیم، در تصمیم‌گیری‌ها به کشورهای خارجی مژگی نباشیم و گلی‌مان را خودمان از آب بیرون بکشیم.

معلم‌ها می‌گفتند کشورهایی که استقلال ندارند، نمی‌توانند پیشرفت کنند. آنها به ما آموختند که کشورهای وابسته، از ثروت‌های خودشان نمی‌توانند استفاده کنند. آنها هر اندازه هم که ثروتمند باشند، باز هم فقیرند.

کوچه‌ها و خیابان‌ها و میدان‌های بسیاری در کشورمان به «استقلال» نامیده شد تا همه بدانیم که استقلال چه قدر مهم است. وقتی وارد وادی تربیت شدم و به دنبال راه‌های تربیت دینی گشتم، فهمیدم که استقلال فقط یک شعار و سیاست کلان برای یک کشور نیست. قبل از همه اینها استقلال، ستونی محکم برای تربیت فرزندان است.

هر چه بیشتر پیش رفتم، بیشتر فهمیدم که استقلال باید شعار حقیقی همه والدین در تربیت فرزندان باشد و همه باید طرفدار استقلال باشند. رنگ استقلال در وادی تربیت، آبی هم اگر باشد، از جنس آبی‌های زمینی نیست. استقلال به رنگ آبی آسمان است تا نشان از وسعت روحی داشته باشد که مستقل تربیت می‌شود. استقلال، آبی است؛ یعنی مثل آب است. روح کسی که مستقل تربیت می‌شود، زلال و شفاف است.

من دلم برای استقلال می‌سوزد؛ چون آن طور که باید، حقیقتش ادا نشده است. نمی‌دانم چرا برخی از والدین، به استقلال محل

نمی‌گذارند؟ مگر نمی‌دانند بدون تربیت بچه‌های مستقل، نمی‌توان کشوری مستقل داشت؟ چگونه باید به آنها گفت: شما باید روح استقلال را با تربیت صحیح در فرزندان خویش بدمید تا وقتی بزرگ شدند، تاج استقلال را بر سر کشورشان بگذارند؟
من دلم برای استقلال می‌سوزد. پدر! مادر! استقلال در بند است. چرا آزادش نمی‌کنیم؟

ایستادن پای استقلال کشور هزینه دارد. کسی در این تردید ندارد. تربیت مستقل فرزندان نیز بی‌هزینه نیست؛ اما همان طور که هزینه‌های استقلال کشور را می‌پردازیم و به آن افتخار می‌کنیم، باید پای هزینه‌های استقلال فرزندانمان هم بایستیم. چرا حاضر نیستیم هزینه استقلال فرزندانمان را بپردازیم؟
من دلم برای استقلال می‌سوزد. پدر! مادر! استقلال در بند است. چرا آزادش نمی‌کنیم؟

ما به پیشرفتی که با وابستگی به دست می‌آید، دل خوش نمی‌کنیم و اصلاً آن را پیشرفت نمی‌دانیم. اگر نصف راهی را که با وابستگی می‌شود پیمود، خودمان طی کنیم، احساس پیشرفت بیشتری می‌کنیم؛ اما چرا در تربیت فرزندانمان این گونه فکر نمی‌کنیم؟

من دلم برای استقلال می‌سوزد. پدر! مادر! استقلال در بند است. چرا آزادش نمی‌کنیم؟

چه قدر ناله و نفرین پشت سر حاکمانی است که به استقلال کشور پشت کردند! ما آنها را مقصّر عقب‌ماندگی کشورمان می‌دانیم. والدینی که به استقلال فرزندانمان فکر نمی‌کنند، نگران ناله و

نفرین نیستند؟ آنها خودشان را مقصّر عقب ماندگی فرزندانسان نمی دانند؟

من دلم برای استقلال می سوزد. پدر! مادر! استقلال در بند است. چرا آزادش نمی کنیم؟

استقلال و کرامت دوست دیرینه هم هستند. استقلال پاره تن کرامت است. کرامت بدون استقلال افسرده و غمگین است. استقلال که نباشد، کرامت فلج می شود. یعنی والدینی که به استقلال فرزندانسان اهمیتی نمی دهند، دلشان برای کرامت نمی سوزد؟

من دلم برای استقلال می سوزد. پدر! مادر! استقلال در بند است. چرا آزادش نمی کنیم؟

استقلال عزیز! بیشتر از این از ما غمگین نباش! شاید غفلت دورمان زده باشد و حواس ما را از تو پرت کرده باشد؛ ولی ما همان هایی هستیم که برای این که تو را به کشورمان بیاوریم، خون دادیم. پس معلوم است که قدر تو را می دانیم؛ ولی راستش را بخواهی، فکر نمی کردیم که هدیه دادن تو به فرزندانمان لطف ما در حق آنها نیست، ادای دین و وظیفه ای است که بر عهده داریم. حالا می خواهیم دیوار غفلت را بشکنیم، تو را در وادی تربیت خوب ببینیم، فرزندانمان را با تو آشنا کنیم و تو را در کنار آنها بنشانیم. فقط کمی به ما وقت بده. می خواهیم بیشتر در باره تو بدانیم و ایمانمان را به ضرورت حضورت در وادی تربیت بیشتر کنیم، تا بی آن که دلمان بلرزد و تردیدی در آن راه یابد، تو را به فرزندانمان هدیه کنیم. ما برای زلال کردن تربیت فرزندانمان تو را آزاد خواهیم کرد، استقلال!

به اندازه خواندن این کتاب، تاب بیاور و به ما مهلت بده. خدا نگره دار تو بوده است، نگره دار ما و فرزندانمان هم باشد!



خدا را شکر می‌کنیم که توفیق داد تا کتاب دهم از مجموعه من دیگر ما را به دست شما برسانیم. این کتاب سومین خوان تربیت کریمانه است. در خوان اول، سخن از آثار تربیت کریمانه بود که کتاب هشتم عهده دار بیان آن بود. در کتاب نهم وارد خوان دوم از تربیت کریمانه شدیم و موضوع روش‌های تربیت کریمانه را آغاز کردیم. در روش‌های تربیت کریمانه نقش گزاره‌های تصویری را بررسی کردیم و پس از آن به سراغ گزاره‌های رفتاری رفتیم. در مصادیق گزاره‌های رفتاری به استقلال که رسیدیم، خوان دوم را به پایان بردیم؛ زیرا استقلال نیازمند خوان مستقل و مفصلی بود.

هم‌اکنون در خوان سوم تربیت کریمانه، بحث استقلال را به صورت مستقل بررسی می‌کنیم. این موضوع در سه بخش به شما ارائه می‌شود. در بخش یکم با عنوان «چرا استقلال را باید آزاد کنیم؟»، به چرایی ضرورت استقلال دادن پرداخته و به این سؤال نیز پاسخ داده‌ایم که چرا والدین به فرزندان استقلال نمی‌دهند؟ بخش دوم «با چه استقلال را خُرم و دل‌شاد کنیم؟» نام دارد. در این بخش محدوده استقلال را در دو فصل بررسی کرده‌ایم. فصل یکم با عنوان «در کارها پای استقلال را نشکنیم» به استقلال در کارها اختصاص یافته است. در فصل دوم نیز به استقلال در تصمیم‌گیری‌ها پرداخته‌ایم و عنوان آن، این است: «در تصمیم‌ها، بال استقلال را نکنیم».

در بخش سوم این کتاب بایدهای تفکری و مهارتی در مسیر استقلال دادن به فرزندان مورد بحث قرار گرفته است. این بخش «کوی استقلال را چگونه آباد کنیم؟» نام دارد. امید است این کتاب بتواند راهی روشن در مسیر تربیت فرزندان، پیش روی شما بگشاید.

همچنان برای من دیگرمما دعا کنید که راه نرفته بسیاری دارد. شماره سامانه پیامکی ما (۳۰۰۰۱۵۱۵۱۰) را به خاطر داشته باشید و ما را از پیشنهادها، انتقادات و تجربیات خود، مطلع سازید.

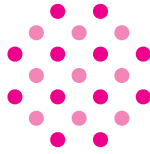
قم، شهر بانوی کرامت
بهار ۱۳۹۹
محسن عباسی ولدی

• بخش اول •



چرا استقلال را باید آزاد کنیم؟

ضرورت اعطای استقلال به فرزندان



• | مروری بر بحث استقلال و کرامت

ما در این جا به صورت خلاصه، آنچه را که در کتاب هشتم در باره جایگاه استقلال در تربیت کریمانه گفته شد، می‌آوریم و پس از آن وارد موضوع «روش استقلال دادن به فرزندان» می‌شویم. توصیه ما به کسانی که هنوز کتاب هشتم را مطالعه نکرده‌اند این است که ابتدا کتاب هشتم را مطالعه کرده، سپس به سراغ این کتاب بیایند. اثکا به خویشتن و روی پای خود ایستادن، یکی از لازمه‌های زندگی فرزندان ماست که هر اندازه از خردسالی فاصله می‌گیرند، باید بیشتر خودش را نشان بدهد و در سنین نوجوانی و جوانی به بلوغ خود برسد.

ما باید فرزندانمان را طوری تربیت کنیم که با توکل به خدا، گلیمشان را خودشان از آب بیرون بکشند. فرزندانی که کلّ بر دیگران و باری بردوش آنها هستند، پای تربیت کریمانه‌شان می‌لنگد. بچه‌هایی که از درون احساس کرامت نمی‌کنند، به شدّت از انجام دادن کار، حتّی کارهای شخصی خود گریزان‌اند. آنها دوست دارند کارشان را دیگران انجام دهند و خودشان کار کسی را انجام

ندهند. پدر و مادر این بچه‌ها هم ترجیح می‌دهند که کاری از آنها نخواهند؛ زیرا یا انجام نمی‌دهند یا اگر انجام دهند، به قدری درد سر درست می‌کنند که از نگاه پدر و مادر به درخواستش نمی‌ارزد.

کسی که از درون به کرامت نرسیده، از این که با این تنبلی‌ها و بار دوش دیگران بودن چه اتفاقی برای شخصیتش می‌افتد، ابایی ندارد. در مقابل این دسته، فرزندان کریم حتی وقتی محتاج می‌شوند، تا جایی که امکان دارد، زبان به درخواست نمی‌کشایند تا وقتی که خودشان بتوانند از عهدهٔ احتیاجشان برآیند؛ مگر آن که به اضطراری بیفتند که راهی جز بیان درخواستشان وجود نداشته باشد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند:

انسان کریم وقتی که به تو محتاج می‌شود، تو را [از زحمت] معاف می‌کند و وقتی که تو محتاج او می‌شوی، کفایت می‌کند [، طوری که به دیگری نیازی پیدا نکنی].^۱

ایشان در حدیث دیگری فرمودند:

انسان فرومایه وقتی که به تو محتاج می‌شود، تو را به سختی می‌اندازد و وقتی که تو به او محتاج می‌شوی، تو را به رنج می‌اندازد.^۲

این خلاصه‌ای از بحث استقلال بود که در کتاب هشتم به آن پرداختیم.

۱. «الکَرِيمُ إِذَا احتاجَ إِلَيْكَ أَعفَاكَ وَإِذَا احتَجَّتْ إِلَيْهِ كَفَاكَ» (عیون الحکم و المواعظ، ص ۶۳).

۲. «اللَّئِيمُ إِذَا احتاجَ إِلَيْكَ أَجفَاكَ وَإِذَا احتَجَّتْ إِلَيْهِ عَنَّاكَ» (همان، ص ۱۱۶).

• آثار استقلال

استقلال داشتن یکی از مصادیق روحیه کریمانه است. پس به اندازه‌ای که در کتاب هشتم در باره ضرورت تربیت کریمانه حرف زدیم، باید به چرایی استقلال دادن پی برده باشیم. اگر دوست داریم فرزندانمان از روحیه کریمانه برخوردار باشند، باید به آنها استقلال بدهیم؛ اما در باره ضرورت استقلال دادن، بیشتر از اینها باید حرف زد و فکر کرد.

• الف) استقلال و کمک به شناخت خویش

موفقیت بچه‌ها با توجه به علاقه‌مندی‌ها و استعدادهایی که دارند، با یکدیگر فرق می‌کند. تا حدّ امکان باید راه بروز علاقه‌ها و استعدادها را باز گذاشت. ممکن است دو برادر با فاصله سنی کم، یکی در عرصه فنی و دیگری در عرصه علمی موفق باشند.

استقلال دادن یکی از راه‌های بسیار خوب برای شناخت دقیق بچه‌ها از علاقه‌مندی‌ها و استعدادهای خودشان است. از آن سو گرفتن استقلال، زندانی کردن علاقه‌ها و استعدادهاست که موجب می‌شود شناخت بچه‌ها از خودشان ناقص شود.

به تشخیص خودتان آن قدرها هم اعتماد نکنید. شاید این توهم شما باشد که خیال می‌کنید فرزندان در محیط دانشگاه می‌تواند موفق باشد. از کجا معلوم که حوزه علمیه برای او بهتر نباشد؟ اصلاً شاید هم محیط علمی به معنای رسمی آن، جای خوبی برای فرزندان نباشد و بهتر باشد که در محیط بازار مشغول به کار شود.

آیا می‌توانید قسم بخورید که محیط رسمی علمی، چه حوزوی و چه دانشگاهی، میدان موقّیت فرزند شماست؟ شاید کار و بازار، آن جایی باشد که موقّیت در آن در انتظار فرزندتان نشسته است!

- یعنی ممکنه تشخیص من اشتباه باشه و تشخیص بچه‌م درست

باشه؟ حرفا می‌زنیا!

- خُب چرا نمی‌شه؟

- آخه من چند تا پیرهن بیشتر از اون پاره کردم.

- می‌دونی چیه؟ من یه مشکل بزرگ با پدر مادرا دارم که با

خیلیاشون نتونستم این مشکل رو حل کنم.

- چه مشکلی؟

- اونا باورشون نمی‌شه که بچه‌ها هم می‌تونن فکر کنن و تصمیم

درست بگیرن. تصمیم درست از نگاه اونا یعنی همونی که

خودشون بهش رسیدن.

- یه چیز بگم، دعوام نمی‌کنی؟

- بگو! مگه من تا حالا چند بار دعوات کردم که این طور می‌گی؟

- من خودم از همین گروه‌م. واقعاً باورم نمی‌شه که بچه‌م می‌تونه

بدون من تصمیم درست بگیره.

- خدا خوبت کنه!

- الهی آمین! ولی حالا که دعام کردی، قانعم کن.

- مشکل اصلی شماها اینه که تا حالا اجازه ندادید بچه‌هاتون

خودشون رو تو عرصه تصمیم‌گیری نشون بدن. جوری با

بچه‌هاتون رفتار کردید که انگار اونا عقل ندارن و شما باید به

جاشون فکر کنید.

- راست می‌گی. من واقعاً نمی‌ذارم بچه‌م فکر کنه.

- بعدشم باور نمی‌کنید که بچه‌ها فهم و درک دارن و به اندازه خودشون می‌تونن سبک و سنگین کنن. پس همون اندازه خودشون رو هم ازشون منع می‌کنید. بچه‌ها وقتی از تصمیم گرفتن، تو چیزایی که در حد و اندازه فهم و درکشونه محروم می‌شن، استعدادشون تو تصمیم‌گیری، هدر می‌ره.

- بعدش چی می‌شه؟

- بعد که بزرگ می‌شن و شما بعضی از کارا و تصمیم‌گیریا رو بهشون می‌سپارید و اونا خراب می‌کنن، فکر می‌کنید عرضه‌ش رو ندارن و بازم این زنجیره ادامه پیدا می‌کنه.

- ولی نمی‌شه از خراب‌کاریاشونم به راحتی رد شد!

- فکر کنم به نکته بعدی دقت کنی، یه مقدار دیگه از مشکلات حل بشه.

بیا بید باور کنیم که بچه‌ها درک و فهم و توان دارن. پس برخی از کارها و تصمیم‌ها را به آنها بسپاریم.

فراهم کردن زمینه برای شناخت استعدادها و توانمندی‌ها، یعنی آماده کردن فرزند برای استفاده از آنها. اگر بسیاری از استعدادهای فرزندان ما معطل مانده، به جهت ناآگاهی آنها از وجود چنین استعدادهایی است.

● | (ب) استقلال و بزرگ شدن روح

بچه‌هایی که سَنَشان بالا می‌رود و جسمشان بزرگ می‌شود، اگر روحشان بزرگ نشود، دچار تعارض‌های بسیاری در مسیر زندگی خواهند شد. بزرگی روح بچه‌ها به مواجهه آنها با سختی‌های زندگی بستگی فراوان دارد.

استقلال دادن به بچه‌ها، زمینه را برای رویارویی آنها با سختی‌های زندگی فراهم می‌کند. هر وقت خواستید استقلال را از بچه‌ها بگیرید، به کوچک ماندن روحشان فکر کنید.

- با این حرفت، خیلی موافقم.

- چرا؟

- آخه کم ندیدم بچه‌هایی که هیکل دارن، ما شاء الله؛ ولی قد و اندازه فکر و روحشون اصلاً به هیکلشون نمی‌خوره. راستش حس خیلی بدی به این بچه‌ها دارم.

- ولی من دلم به حالشون می‌سوزه؛ چون خیلی از اینا فدایی دل‌سوزیای بیخود و بی‌جهت پدر مادرشون شدن.

● | ج استقلال و تقویت احساس نیاز به خدا

دوست دارم باز هم از توحید بگویم. برخی از والدین با دخالت بیش از اندازه در زندگی بچه‌ها احساس نیاز بچه‌ها به خدا را کم می‌کنند. گاهی باید بچه‌ها را میان زمین و آسمان رها کرد تا نیازشان به خدا را با همه وجود احساس کنند.

بچه‌های وابسته، والدین را به جای خدا می‌نشانند. توکل در نگاه آنها یعنی اعتماد به پدر و مادر. استیصال و درماندگی در نگاه این فرزندان، معنای روشنی ندارد؛ زیرا در زندگی آنها هیچ گاه باری نبوده که پدر و مادر، آن را بر نداشته باشند.

یادمان نرود که رها کردن بچه‌ها در برخی از سختی‌ها خدمت بزرگ توحیدی به آنهاست.

اگر خوب به این نکته توجه کنیم، شاید به این نتیجه برسیم که

وقتی فرزندانمان خودشان از ما درخواست راهنمایی می‌کنند، بد نیست که گاهی درخواستشان را بی پاسخ بگذاریم و آنها را به سوی خدا بخوانیم.

•••

معلممان سخت می‌گرفت، خیلی سخت. تکلیفم را ننوشته بودم. می‌ترسیدم به مدرسه بروم. به مادرم گفتم همراهم بیاید. قبول نکرد. در راه خانه تا مدرسه چه قدر با خدا حرف زدم و از او خواستم که کمک کند. شاید آن وقت از مادرم دلگیر شدم؛ ولی حالا ممنونم که اجازه داد دل به کمک خدا ببندم، نه کمک او.

داشتیم توپ بازی می‌کردیم. حواسم نبود و توپ را به سوی خانهٔ مرد بداخلاق محله شوت زدم. شیشهٔ خانه‌شان شکست. مرد، عصبانی از خانه بیرون آمد. من خیلی زود به خانه پناه بردم. صدای بلند مرد دلم را لرزاند. از پدرم خواستم که برود از مرد صاحب‌خانه بخواهد مرا ببخشد. پدرم خندید و گفت: «خودت برو از او عذرخواهی کن». بعد به مادرم گفت قُلْکُم را بیاورد. قُلْک را به دستم داد و گفت: «بشکن». قُلْکُم را شکستم و پول هایش را شمردم. پدرم گفت: «به گمانم به اندازهٔ شیشه‌ای که شکستی، هست. اگر کم بود، بقیه‌اش را خودم می‌دهم». می‌خواستم در خانه را باز کنم، مادر گفت: «بسم الله بگو». بسم الله گفتم و در را باز کردم. مرد به خانه‌شان رفته بود. پدرم گفت: «برو در خانه‌شان را بزن». از خانه تا آن جا چند قدم بیشتر نبود؛ اما به اندازهٔ یک زمین تا آسمان، خدا را خواندم. چه قدر از پدرم ناراحت شدم؛ ولی حالا چه قدر از او ممنونم. دلم را طوری به خدا گِره زد که صد کلاس توحید نمی‌توانست به این زیبایی گِره بزند.

•••

• چرا به فرزندان استقلال نمی‌دهیم؟

با توجه به اهمیتی که استقلال دادن به فرزندان دارد، چرا برخی از والدین در برابر اعطای استقلال، مقاومت می‌کنند؟ در این جا برخی از مهم‌ترین دلایل این مقاومت را بررسی می‌کنیم:

• الف) دل‌سوزی افراطی

دل‌سوزی والدین نسبت به بچه‌ها سرمایه بزرگی برای تربیت است؛ اما گاهی این دل‌سوزی به قدری افراطی می‌شود که نتیجه‌اش چیزی برعکس مقصود والدین می‌شود.

حرف ما این نیست که دل‌سوز نباشیم. سخن این جاست که دل‌سوزی‌های افراطی اصلاً دل‌سوزی نیست. اگر به کسی برنخورَد، دوستی خاله خرسه است.

پدر و مادر با دل‌سوزی‌های خودشان می‌خواهند کارهای بچه‌ها دقیق‌تر، سریع‌تر و راحت‌تر انجام بگیرد، غافل از این که پدر و مادر نمی‌توانند تا آخر عمر عهده‌دار کارهای فرزندان‌شان باشند. پس اگر بچه‌ها در انجام کارهای شخصی به خودشان متکی نباشند، در بزرگسالی نمی‌توانند کارهای خودشان را دقیق و سریع و راحت انجام دهند.

پدر و مادر به جای فرزندان‌شان تصمیم می‌گیرند؛ چون می‌خواهند تصمیم‌های فرزندان، عاقلانه و منطقی و با در نظر گرفتن همه جوانب گرفته شود؛ غافل از این که آنها نمی‌توانند تا آخر عمر به جای فرزندان‌شان تصمیم بگیرند. پس وقتی که فرزند،



امان از دل سوزی‌هایی که شخصیت بچه‌ها را می‌سوزاند!



خودش در معرض تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد، نمی‌تواند عاقلانه و منطقی و با در نظر گرفتن همه جوانب تصمیم بگیرد. گاهی دل سوزی به جهت ترس بی‌جاست. مادر می‌ترسد کاری را به فرزند بسپارد؛ چون از خطری که او را تهدید می‌کند، نگران است. این تهدید چیست؟ مثلاً ترس از این که نکند اگر خودش میوه را پوست بکند، دستش را ببرد. در مباحث آینده در باره این نگرانی‌ها سخن خواهیم گفت.

• (ب) بی‌اعتمادی به فرزندان

راستی چرا به بچه‌ها بی‌اعتمادیم؟ مگر چه قدر به آنها میدان داده‌ایم؟ مگر خودمان چه طور به این نقطه رسیده‌ایم که خیال می‌کنیم بهتر از بچه‌ها عمل می‌کنیم و تصمیم می‌گیریم؟ من نمی‌گویم که بچه‌ها همیشه درست عمل می‌کنند و در همه موارد درست تصمیم می‌گیرند؛ اما تا آزمون عمل و تصمیم نباشد، بچه‌ها آزموده نمی‌شوند.

اگر از همان کودکی، بچه‌ها را وارد میدان عمل و تصمیم‌کنیم و نکاتی را هم که در مهارت‌های مشورت گفته شد در نظر بگیریم، بچه‌ها درست عمل کردن و درست تصمیم گرفتن را یاد می‌گیرند.

• (ج) حساسیت بیش از اندازه نسبت به تصمیم و عمل اشتباه

برخی از والدین نسبت به عمل و تصمیم اشتباه، حساسیت افراطی دارند. آنها از این که به فرزندان استقلال بدهند و آنها در عمل و

تصمیم‌گیری اشتباهی کنند، نگران هستند. از همین رو صورت مسئله را پاک می‌کنند و به طور کلی از خیراستقلال دادن به فرزندان می‌گذرند. این دسته از والدین، اعتقادی به فرصت دادن به فرزندان برای اشتباه و تجربه را ندارند.

والدین عزیز! چرا فکر می‌کنید هر تصمیمی که بچه‌ها می‌گیرند، باید درست باشد؟ چه اشکالی دارد که گاهی به بچه‌ها فرصت اشتباه بدهیم؟ مگر همه اشتباهات خطرناک‌اند؟ مثلاً اگر بچه‌ها عادت کنند که خودشان برنامه درسی خودشان را آماده کنند و در کیفشان بگذارند، چه خطری آنها را تهدید می‌کند؟ نهایتش این است که یک کتاب یا دفتر را جا به جا در کیفشان می‌گذارند. این چه قدر مهم است؟ آیا مهم‌تر از اتکا و وابستگی شدید به پدر و مادر است؟

بچه‌هایی که اجازه تجربه پیدا نمی‌کنند، بعدها خیلی اشتباه می‌کنند. اگر بچه‌ها را از همان کودکی در کارها و تصمیم‌های کوچک، خوداتکا بار بیاوریم، تجربه‌ای به دست می‌آورند که پشتوانه خوبی برای عملکرد دقیق‌تر و تصمیم‌های صحیح‌تر در سنین بالاتر می‌شود.

در این مسیر باید برخی از آسیب‌های احتمالی را پذیرفت. چیزهایی که ما فقط از زاویه آسیب به آنها نگاه می‌کنیم، فرصتی برای بزرگ شدن بچه‌هاست. مثلاً در همان مثال برنامه، وقتی فرزندمان یکی دو بار دفتر و کتابش را اشتباهی داخل کیفش می‌گذارد و توسط معلم مؤاخذه می‌شود، در دفعات بعد دقت عمل بیشتری پیدا می‌کند. ما مؤاخذه معلم را یک آسیب به حساب می‌آوریم و به نیت دل‌سوزی، فرصت اصلاح را از فرزندمان می‌گیریم.

•••

می‌گوید: راستش دیگَر بُریده‌ام.

می‌گوییم: چه چیزی را؟!

می‌گوید: بگذار حرفم را بزَنم، بعد شوخی کن.

می‌گوییم: چشم، بگو چرا بُریدی؟

می‌گوید: خودم کردم که ...!

می‌گوییم: رحمت بر تو و پدر و مادرت!

می‌گوید: من دیگراز بازار و خرید بدم می‌آید.

می‌گوییم: مبارک است!

می‌گوید: چه چیزی مبارک است؟

می‌گوییم: ورود به حلقه زاهدان!

می‌گوید: ای داد بیداد! بگذار حرفم را بزَنم. الآن بیست و دو سالش

شده؛ ولی پسر با این هیکل خجالت نمی‌کشد که با پدر و مادرش

به خرید برود.

می‌گوییم: وقتی که شانزده هفده سالش بود را یادت هست؟

می‌گوید: معلوم است که یادم هست. فراموشی که نگرفته‌ام.

می‌گوییم: یادت هست که وقتی به خرید می‌رفتید، می‌گفتم: بگذار

پسرت خرید کردن را یاد بگیرد؟

می‌گوید: بله، یادم هست؛ اما...

می‌گوییم: اَمّا تو می‌گفتی پسرم زبان ندارد و بلد نیست با این

مغازه‌دارها حرف بزَند.

می‌گوید: حُب همین هم بود دیگَر، دروغ که نمی‌گفتم.

می‌گوییم: من هم به تو می‌گفتم عیبی ندارد. تو دَم در مغازه بایست و

تماشا کن. بگذار پسرت چک و چانه‌اش را بزَند و خودش خرید کند.

این پسر فردا می‌خواهد یک خانه را اداره کند.

می‌گوید: خُب اگر می‌رفت و می‌خرید و سرش کلاه می‌رفت، چه کار باید می‌کردم؟
می‌گویم: سرش کلاه می‌رفت که می‌رفت. یا بر می‌گشت و سپس می‌داد یا همان کلاه را می‌گذاشت روی سرش بماند تا دفعه بعد سرش کلاه نرود.

می‌گویم: ده دوازده ساله که بود، یادت هست؟
می‌گوید: چرا آدم را به شک می‌اندازی؟ معلوم است که یادم هست.
می‌گویم: به تو می‌گفتم بگذار غیر از نان، بعضی از خریدهای دیگر را هم انجام دهد. مثلاً بگذار برود و از قصابی گوشت بگیرد. تو چه می‌گفتی؟
می‌گوید: می‌گفتم می‌رود به کیلو گوشت بگیرد، نه صد گرم چربی و پی و استخوان می‌گیرد که کمی گوشت هم به آن آویزان است!
می‌گویم: تو فکر چند گرم گوشت و چند گرم استخوان بودی و نگذاشتی پسرت تجربه کند، حالا هم باید چوبش را بخوری؛ ولی الآن هم داری اشتباه می‌کنی. چرا باز هم با او به خرید می‌روی؟
می‌گوید: خُب دلم می‌سوزد.

می‌گویم: تو همانی هستی که بودی. عوض شو تا فرزندت هم عوض شود.



راستی پدر و مادر عزیز! مگر هر تصمیمی که شما می‌گیرید، درست است؟ مگر شما همه کارهایتان را به نحو احسن انجام می‌دهید؟ کاش به تبعات این وابستگی‌ها توجه می‌کردیم و آنها را هم خطر به حساب می‌آوردیم تا این قدر نسبت به عملکردها و تصمیم‌های اشتباه حساس نمی‌شدیم.
همه حرف‌هایی که گفتیم، به معنای رها کردن بچه‌ها نیست.

همچنین مقصود ما سپردن همه تصمیم‌ها به فرزندان نیست. میان «به جای بچه‌ها تصمیم گرفتن و انجام دادن» و «رها کردن آنها به حال خودشان»، راه سومی هست که با درپیش گرفتن آن می‌توان از آسیب‌های هر دو راه در امان بود.

راه میانه این است که در کارها و تصمیم‌هایی که اشتباه در آنها منجر به خطرهای جبران‌ناپذیر نمی‌شود:

۱. گاهی تصمیم گرفتن و عمل کردن را به خود بچه‌ها واگذار کنیم. در این موارد فرض را بر این بگذاریم که بچه‌ها اشتباه تصمیم می‌گیرند یا عمل می‌کنند. این اشتباه را به حساب تجربه‌اندوزی آنها بگذاریم.

۲. گاهی هم در عمل کردن و تصمیم گرفتن به آنها کمک کنیم. مثلاً اجازه بدهیم دخترمان سالادِ ناهار را خودش درست کند؛ اما وقتی که دست به کار شد، به کارش نظارت کنیم یا برای تصمیم گرفتن در باره رشته مقطع متوسطه با او حرف بزنیم و به اندازه آگاهی خود و شناختی که از او داریم، انتخاب‌های مختلف را برایش تحلیل کنیم. همچنین زمینه مشورت او با کارشناس این مسئله را فراهم کنیم. در پایان، تصمیم‌گیری را به او واگذار کنیم.

۳. در کارها و تصمیم‌های خطیری می‌توان خط قرمزها را خیلی شفاف تعیین کرد. مثلاً ازدواج، تصمیمی خطیرومهم است. وقتی دختر به سن ازدواج می‌رسد، نباید او را در انتخاب خواستگاری که می‌آیند، در محدودیت شدید قرار داد. او باید احساس کند در انتخاب همسر آینده خود نقش دارد؛ اما والدین هم می‌توانند خط قرمزها را به خوبی تعیین کنند تا دختر در محدوده آن خط قرمزها تصمیم بگیرد.

یادمان باشد که نباید خطّ قرمزها به قدری باشند که نتیجه آنها گرفتن قدرت انتخاب از فرزند باشد.

- پس این که می‌گن ولایت پدر و این حرفا، چی می‌شه؟

- سر جاشه.

- می‌شه جاش رو نشون بدی؟

- خُب پدر ولایت داره و طبق این ولایت هم باید مجوز نهایی رو اون بده؛ اما معنای این نیست که دختر هیچ کاره‌ست و نباید ازش نظرخواهی کرد.

- من احساس می‌کنم تو می‌خوای پدر و مادر رو از دایره تربیت بیرون کنی.

- برداشت اشتباهه. اتفاقاً ولی بچه در صورتی می‌تونه بگه از ولایتیم درست استفاده کردم که از این ولایت در مسیر رشد و تعالی اون استفاده کنه. کسی که از این ولایت، تو این مسیر استفاده نمی‌کنه، خودش رو از دایره تربیت بچه‌ش بیرون انداخته.

- درست و حسابی نمی‌فهمم.

- به نظرم باید صبر کنی تا بخش سوم کتاب.

- صبر می‌کنم.

• (د) غرور آفرین بودن استقلال

برخی از والدین معتقدند اگر به بچه‌ها استقلال بدهیم، زمینه مغرور شدنشان را فراهم کرده‌ایم. فرزندان مغرور هم به راحتی تربیت نمی‌شوند. این دسته از والدین معتقدند بچه‌ها اگر خودشان را باور کنند، دیگر زیر دست پدر و مادر قرار نمی‌گیرند. به

قول قدیمی‌ها همیشه باید بچه‌ها را روی یک لنگه پا ننگه داشت تا هوس خودمختاری به سرشان نزنند.
در پاسخ به این والدین باید گفت:

۱. به ساز و کار تربیتی که در مجموعهٔ من دیگرم ارائه می‌شود، توجه کنید. مگر تنها رفتار تربیتی که ما از آن سخن می‌گوییم، استقلال دادن است؟ یا مگر در میان رفتارهایی که مصداق اکرام نسبت به شخصیت فرزندان است، کاری جز استقلال دادن نیست؟ در جلد اول این مجموعه گفتیم: تربیت، سیستم یا ساز و کاری است که همهٔ اجزای آن به یکدیگر مربوط است. اختلال در هر کدام از اجزای این ساز و کار، در اجزای دیگر هم اثر می‌گذارد. چرا شما در میان همهٔ اجزای این ساز و کار، تنها به استقلال دادن توجه می‌کنید؟

وقتی شما به بحث محبت و راه‌کارهای آن توجه می‌کنید و آن را در تربیت فرزندتان به کار می‌گیرید، در اصل با روحیهٔ غرور و تکبر او مبارزه می‌کنید. برقراری رابطهٔ عاطفی میان والدین و فرزندان مانع بزرگی بر سر راه غرور و تکبر است.

وقتی شما در رفتارتان تواضع را سرلوحهٔ خویش قرار می‌دهید، به صورت عملی پرهیز از تکبر و غرور را به فرزندان یاد می‌دهید.
وقتی شما در برخی از کارهایتان با فرزندتان مشورت می‌کنید، عملاً به او یاد می‌دهید که هر چه قدر هم بزرگ شدی، خودت را برتر از دیگران ندان و از فکر آنها استفاده کن.

۲. اگر خدا بخواهد، ما در ادامهٔ همین مباحث در کتاب‌های بعدی دربارهٔ کرامت انسانی و نحوهٔ انتقال آن به فرزندان سخن خواهیم گفت.

بسیاری از نگرانی‌های والدین با توجه به آن بحث برطرف می‌شود؛ اما همین اندازه باید گفت که ما موظفیم با دیگران، از جمله فرزندانمان کریمانه برخورد کنیم، به گونه‌ای که شخصیت آنها حفظ شود؛ اما غیر از آن، هر فردی باید به جایگاه انسان در عالم خلقت و پیشگاه خدا پی ببرد و از درون، احساس کرامت کند.

در صورتی باید نگران مبتلا شدن فرزندان به غرور و تکبر بود که ما تنها احترام به شخصیت فرزند را مدّ نظر قرار داده و در مسیر تربیت فرزند، نسبت به انتقال کرامت انسانی به آنها ناموفق باشیم. فرزند وقتی به جایگاه انسان در نزد خدا و عالم خلقت پی می‌برد، می‌فهمد که رسیدن به این اندازه از کرامت و حفظ آن جایگاه به هیچ وجه با غرور و تکبر امکان‌پذیر نیست.

۳. گاهی ما برای رفع یک نگرانی، کاری می‌کنیم که نگرانی‌های بزرگ‌تری برایمان تولید می‌شود. چرا فقط نسبت به مغرور شدن فرزندان نگرانید؟ آیا نسبت به تبعات عدم استقلال که پیش از این درباره آنها سخن گفتیم، دل‌شوره ندارید؟

● (ها) برای استقلال دادن وقت هست دیر نمی‌شود ●

برخی از والدین خیال می‌کنند استقلال مثل یک طلای پس‌انداز شده است که هر وقت از صندوق بیرون آوردی و به فرزندت دادی، ارزش خود را دارد و قیمتی است. آنها معتقدند وقت برای استقلال دادن هست و زمان از دست نمی‌رود. حتی برخی از آنها نسبت به والدینی که به فرزندانشان استقلال داده‌اند، نقد دارند و کارشان را عجولانه و بی‌منطق می‌دانند.